



رهائی

سال دوم شماره ۴۳
سه شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● ضرورت اتحاد عمل چپ

● قانون شوراها

هجوم مجدد سرمایه داران به حقوق کارگران

● جلوه‌ای از سیاست ضد کارگری رژیم

لغوسود ویژه

● کمونیست‌ها و مسئله تصفیه

محاكمه تقی شرام و برخورد نیروهای مختلف

کمونیست‌ها و مسئله تصفیه

محاكمه تقی شهرام و برخورد نیروهای مختلف

و خود از سازمان خارج شده و گروه مستقل خویش را بوجود می‌آوردند و در صورت تمایل طرفین به همکاری با رفق‌های مذهبی در یک ائتلاف و یا جبهه و نظائر آن ادامه می‌دادند. غصب سازمانی که با فداکاری و امکانات مسلمانان بوجود آمده بود و از آن زشت‌تر، تصفیه و اعدام عناصر مومن این سازمان عملی بود که با هیچ معیار کمونیستی و انسانی سازگار نبود. عملی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بود که بجز ننگ برای کمونیستها و تفرقه در صفوف خلق نتیجه‌ای نداشت.

پس از انقلاب اخیر، ما در صدد تجدید چاپ در سطح وسیع نوشته‌های گذشته برآمدیم اما بدلائل مختلف تجدید چاپ این سه نوشته در شرایط موجود صحیح تشخیص داده نشد چون هیچکس در ظاهر از این اقدامات دفاع نمی‌کرد و با طرح مجدداً آن بیم آن می‌رفت که ارتجاعیون از آن علیه نیروهای کمونیست سوءاستفاده کنند و آنها را تروریست و آدمکش معرفی کنند. این امر تنها ارزیابی سازمان ما نبود بلکه سازمانهای دیگری نیز چنین برداشتی داشتند. بویژه سازمان مجاهدین خود در صدد انتشار نوشته‌های پیرامون این مسئله بود (که بعداً تحت نام "تحلیل آموزشی بیانیه‌ی اپورتونیست‌ها" چاپ نام منتشر شد) و گوشه‌هایی از مسئله را مورد بررسی قرار میداد. دستگیری تقی شهرام حساسیت مسئله را بسیار بیشتر میکرد و این احتمال را بوجود می‌آورد که رژیم از این مسئله سوءاستفاده کرده و از آب گل آلود ماهی بگیرد. بهمین دلیل ما در همان زمان در اعلامیه‌ای در مورد دستگیری شهرام با ذکر مخالفت‌هایی که با کار او داشتیم انگیزه‌های رژیم را افشاء کرده و از حقوق دموکراتیک وی دفاع کردیم.

و پس از آن نیز چندی پیش هنگامیکه رژیم محاکمه‌ی او را آغاز کرد مجدداً در اعلامیه‌ی دیگری خط اصولی خود را در دفاع از حقوق دموکراتیک وی و در اظهار عدم صلاحیت دادگاه‌های دولتی در محاکمه‌ی او تعقیب کردیم.

اکنون اما، بهر حال تقی شهرام توسط رژیم ارتجاعی اعدام شده است. دیگر بیم آن نمی‌رود که اظهار نظرها و مخالفت‌های سازمانهای مترقی با اقدامات او مستمسکی برای ایجاد رژیم در پایداری کردن حقوق وی شود. بنابراین اکنون زمان آن است که نه تنها ما، بلکه همه‌ی سازمان‌هایی که برای دموکراسی و حقوق انسانها ارزشی قائلند در این مورد اظهار نظر و موضعگیری کنند و از گذشته‌های عبرت‌انگیز پند بگیرند. اما متأسفانه اظهار نظرهای اخیر پاره‌ای از سازمان

تقی شهرام در یک دادگاه غیر قانونی و ارتجاعی محاکمه و با اعدام محکوم شد و حکم اعدام بیدرنگ بمسئورد اجرا گذاشته شد. رژیم با روشی که از فرط ریاکاری غیر قابل توصیف است وی را بجرم کشتن کسانی اعدام کرد که بگفته‌ی سردمداران رژیم منافق اند و از کافر بدتر و لاذع‌تر مستحق نابودی هستند. و از این نیز جالب‌تر در بیدادگرایی اسلامی معلوم شد که وی در "خفا" با سازمان مجاهدین خلق کنونی ارتباط داشته است (و کذا). دناستی که در سخنان و کردار مسئولین "بیطرف" دادگاه مشهود شد نمونه‌ای بود از صدها و هزاران نمونه‌ی اجرای عدل در دستگاه جمهوری اسلامی. در اینباره چندان نیازی به توضیح نیست. اما نکاتی هست در زمینه‌های بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر که باید مورد توجه هر فرد مترقی و انقلابی قرار گیرند.

هنگامیکه مسئله‌ی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ مطرح شد و این مطلب توسط نمایندگان این سازمان بما و به سازمان چریک‌های فدائی خلق اطلاع داده شد ما شفاها و کتبا نادرست بودن دعای نمایندگان و نیز نادرستی شیوه‌ی تغییر و تبدیلات سازمانی را با اطلاع آنها رساندیم که این خود اولین واقعه در تیرگی روابط ما شد. در این زمان ما هنوز از مسئله‌ی اعدام‌ها و اخراج‌ها اطلاعی نداشتیم. ماهها بعد جزوه‌ی معروف "بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" توسط "مجاهدین مارکسیست" منتشر شد و ما مطلع شدیم که چه اقدامات وحشتناکی از قبیل اعدام‌ها و "تصفیه‌ی" بیش از ۵۰ درصد

اعضاء سازمان در مسیر این تغییر صورت گرفته است. متعاقب این مسئله ما نامه‌ی مفصل محکوم‌کننده‌ای به سازمان مجاهدین نوشتیم و نیز جزوه‌ای در این زمینه بنام "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق" انتشار دادیم. این نوشته همراه با دو کتاب دیگر که بنام "مشکلات و مسائل جنبش" و "مسائل حاد مجاهدین" که مستقیماً از طرف ما و از طریق جبهه‌ی خاورمیانه انتشار یافتند شدیدترین جدال سیاسی و ایدئولوژیک ممکن را دامن زد.

در این نوشته‌ها ما ماهیت تغییرات اخیر و شیوه‌ی گروه اخیر را بررسی کرده و عمل اعدام و اخراج عناصر مذهبی از سازمان مجاهدین خلق را عملی ارتجاعی و ضد انقلابی دانسته و در این مورد از همه‌ی امکانات خود برای افشاء این عمل تروریستی استفاده کردیم و نشان دادیم که اگر کسانی که مدعی هستند تغییر ایدئولوژی داده‌اند برای کمونیست شده‌اند باید این مسئله را با اطلاع سازمان رسانده

و تبر" جای بحث و مجادله را گرفت. ضعف و زبونی و عقب ماندگی یکمکسر نیزه و دستگاه ترور خود را بر کرسی صدارت بنامند و جاودانی کرد. میلیونها انسان زحمتکش و انقلابی همراه با جاسوسان و قاچاقچیان به اردوگاههای کار اجباری گسیل شدند. پیشکوتان خلخالی در جامه‌ی کمونیستی، آتروز نیز قاچاقچی و جاسوس و کمونیست را با هم دستگیر و اعدام میکردند. صدها هزار انقلابی و کمونیست و منجمله ۱۱۵۸ نماینده از ۱۹۶۶ نماینده‌ی هفدهمین کنگره‌ی حزب، پس از کنگره توقیف و با اعدام شدند! ۹۸ تن از میان ۱۳۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب بیهمین سرنوشت دچار آمدند. همه‌ی همکاران لنین خاثن و مهدورالدم شناخته شدند و بجای آنها خروشچف‌ها و برژنف‌ها و گرومیکوفا منصوب شدند. یعنی کسانی که در مقابل قدرت سر فرود می‌آوردند، در مسابقه‌ی تجلیل از رهبر از همگان پیشی میگرفتند و مانند دزدان در گوشه‌ای منتظر فرصت کمین میکردند. کافی است نطقهای خروشچف را قبل و بعد از مرگ استالین مقایسه کنیم تا معلوم شود مقصر اصلی خروشچف است یا سیستم ترو ریستی که بانواع او اجازه‌ی رشد میداد، سیستمی که در آن نه یک تن بلکه همه‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب یعنی همه‌ی رهبران حزب و دولت از چنین قماش ترکیب

مانها امید بخش نیست و بنظر میرسد که هنوز عده‌ی زیادی سعی دارند به انحاء مختلف مسئله‌ی اعدامهای درون سازمانی و اصولاً دموکراسی درون سازمانی را نادیده انگاشته و بسه روابط غیر کمونیستی موجود ادامه دهند. این سازمانها که با خود شرایط و مناسبات مشابهی داشته و از ترس رو نشدن آنها دم فرو میبندند و یا آنکه از نظر سیستم فکری و بینشی راه مشابهی را ارائه میدهند، گمان میبرند که صرفاً با محکوم کردن رژیم (که بهرحال محکوم است) میتوانند از افشاء و طرد و نفی مناسبات تروریستی درون سازمانی جلوگیری کنند؛ غافل از آنکه اگر راه و روش تقی شهبازم در مبارزه درست و کارآ بود، راه و روش آنها نیز چنین خواهد بود. اگر اعضای مسلمان سازمان مجاهدین خلق و اساساً کل این سازمان مطابق پنداشت "مارکسیست‌شدگان" در اثر این برخوردهای تروریستی برای همیشه از عرصه‌ی اجتماع خارج شده‌اند، این سازمانها نیز قادر خواهند بود که با شرکت در چنین اقدامات و با سکوت توطئه‌آمیز در مقابل آنها، موفق شوند. جواب هر دو مسئله منفی است. حوادث چند ساله‌ی اخیر ایران، حوادث چند دهه‌ی ایران و جهان اثبات‌گر این مدعاست که تروریسم و استبداد درون سازمانی محکوم و منفور است.

سرنوشت محتوم سازمانها و احزابی که ترور را جانشین منطبق میکنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و نظائر آن در سطح جهان و حزب توده در عرصه‌ی ایران بجواهد بود.

شده بودند. سیستمی که در آن یک "آموزگار پرولتاریا" در راس حزبی که گفته‌ی خود استالینست‌ها تمام رهبران آن رویزیونیست بودند امور جامعه را رتق و فتق میکرد و آنرا چهار نعل بسوی کمونیسم (۱) میبرد. ما در اینجا قصد بررسی گذشته را نداریم چه ابتکار را قبلاً کرده‌ایم و باز هم از زوایای مختلف خواهیم کرد. همینقدر بگوئیم که سرنوشت محتوم سایر سازمانها و احزابی که ترور را جانشین منطبق کنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و نظائر آن در سطح جهانی و حزب توده در عرصه‌ی ایران نخواهد بود.

اعدام، تصفیه

این نکته مسلم است که ا لزاماً همه‌ی اعضاء یک سازمان انقلابی همواره کیفیت لازم را برای عضویت در چنین سازمانی حفظ خواهند کرد. در طول زمان ممکن است بدلائل مختلف هنگام عضوگیری، افراد نابابی با انگیزه‌های غیر انقلابی بدرون یک سازمان پذیرفته شوند و با بر عکس یک فسرده خاص بمرور خصوصیات انقلابی خود را از دست بدهد و به ارتداد گراید. این مسئله بنا بر این در مقابل سازمان قسرار

بدعت گذار و تکامل دهنده‌ی تروریسم درون سازمانی کمونیستی "آموزگار پرولتاریای جهان"، "رفیق" جوزف استالین بود. تا زمان وی کسی هرگز نشنیده بود که عده‌ای تحت نام کمونیسم انسانهای مترقی دیگر را بدلیل اختلاف عقیده و یا اختلاف در شیوه‌ی کار، نابود کنند. هنگامیکه با کوشش در درون انترناسیونال ۱۱ بزرگترین ضربات را به مارکس و مارکسیسم وارد می‌آورد، تصورنا بودی فیزیکی وی توسط مارکس همانقدر چندش‌آور که مضحک بشمار میرفت. و هنگامیکه پلخانوف‌ها و کائوتسکی‌ها پس از ارتداد در انترناسیونال ۲ همین نقش را در مقابل لنین و لنینیسم ایفا میکردند کسی حتی لحظه‌ای هم تصور اینکه انسانی در نهایت اعوجاج فکری حکم به اعدام آنها را بدهد، بخود راه نمیداد. کمونیستها و سنت کمونیستی اصیل ترین و انسانی ترین مشی دموکراتیک را پایه‌گذاری کرده بودند و این امر یعنی اعتقاد و تعلق به دموکراسی باندازه‌ای جزء لاینفک کمونیسم بود که حدی بر آن متصور نبود. اینها همه اما بغضیلت عقب افتادگی اجتماعی و سلطه‌ی تفکر و مشی خرده-بورژوازی در حزب بلشویک در زمان استالین چنان دستخوش تغییر و تبدیل گردید که شناختن چهره‌ی این "کمونیسم جدید از چهره‌ی انسانی و دموکراتیک آن دشوار شد. " منطق تبر

میگیرد که با چنین عناصر نامطلوبی چه باید بکند. جواب باین مسئله برحسب چگونگی و کیفیت ایدئولوژیک سازمان متفاوت است. سهل ترین و ساده لوحانه ترین جواب این است که صرفاً باید عناصر نامطلوب "تصفیه" شوند. در چنین صورتی بجز تکرار فاجعه بار این امر هیچ چیز عاید سازمان نخواهد شد. در حقیقت سازمانی که بدون شناخت کامل از انگیزه‌ها و خصوصیات یک فرد به عضوگیری وی مبادرت میورزد همانقدر مستحق سرزنش و بی اعتمادی است که فرد نامطلوب، هم سازمانی که به مسئله عضوگیری با سهل انگاری روبرو شود و هم فردی که بدون شناخت معقول از یک سازمان به عضویت آن درآید با انجام این عمل نشان میدهد که نه انقلابی هستند و نه متعهد و مسئول. در این روال تعیین تکلیف فرد مربوطه بدون ارزیابی دقیق و جدی از معیارها و بررسی عضویت سازمان، امری عبث است. این دو باید با هم انجام شود تا بتواند از تکرار فاجعه جلوگیری کند. اما مسئله دوم و آن از دست دادن کیفیت لازم یک عضو مسری بمراتب خطرتر است. اگر فرض بر این باشد که فردی هنگام عضویت در یک سازمان کمونیستی واجد صلاحیت بوده و بتدریج این صلاحیت را از دست داده است. بار عمده این سیب نزولی بعهده سازمان است. هنگامیکه فردی همه چیز خود را در اختیار سازمان قرار میدهد، سازمان نیز میباید شایستگی آنرا داشته باشد که از این فرد بعنوان یک جزء ارگانیک از کلیت خود مواظبت کند، ضعف‌های او را از بین ببرد و نقاط قوت او را تکامل دهد. رابطه‌ی جزء و کل یک رابطه‌ی ارگانیک است. رابطه‌ی دیالکتیکی است. عضو در یک سازمان کمونیستی بر خلاف بینش مبتذل و حقارت آمیز رایج یک "پیچ و مهره" نیست. سازمان کمونیستی یک کل ارگانیک است و اعضاء آن، اندامهای آن هستند. سازمان کمونیستی یک کارخانه نیست که اعضاء آن پیچ و مهره‌های بیجانی باشند که پس از مدتی فرسوده و بدور انداخته شوند. بنابراین هنگامیکه در سازمانی فرسودگی - یعنی انفعال یا ارتداد - افرادی بچشم خورد، حداقل برخورد مادقانه حکم میکند که ابتدا به مکانیسم درون سازمان، به کیفیت مناسبات و به مسائل لاینحل ایدئولوژیک نگاه شود و اشکال اساسی در این زمینه‌ها جستجو گردد. چقدر سهل و چقدر سفیهانه است که هنگام مواجهه با چنین پدیده‌هایی از ابتدا سعی بر توضیح مسئله بر پایه‌های ابرادات شخصی یک فرد شود گو اینکه افرادی که اکنون بر مسند قضاوت، حکم به نامطلوب بودن یک عضو میدهند خود از مسائل و ابرادات شخصی میرا هستند و مانند قضاوت شرع اسلامی مقدسین هستند که هیچ انگیزه‌ای بجز عصمت و عفت عمومی ندارند. معذراً باید گفت که توجه اساسی و عمده به ابرادات سازمان نباید موجبی برای گذشت و تغافل از انگیزه‌های شخصی انحرافی در افراد باشد. حتی در بهترین و دموکراتیک‌ترین سازمانها افرادی میتوانند بدلائل مشخصی به انحراف کشیده شوند اما چنان که گفته شد قبل از پرداختن به این بخش از مسئله، باید مادقانه دید که آیا مناسبات انسانی و دموکراتیک در سازمان وجود داشته و علی‌رغم آن

فرد یا افرادی منحرف شده‌اند یا نه؟ آیا مناسبات درونی از چنان کیفیتی برخوردار بوده است که سازمان حقیق و شایستگی پرداختن به مسائل فرد را داشته باشد یا نه؟ در سازمانی که روابط غیر دموکراتیک، تروریسم، استبداد نظر، آلت دست قرار دادن افراد، پرونده‌سازی، انحصار اطلاع در دست معدودی چند، و نظائر آن وجود داشته باشند، اگر افراد نسبت به چنین سازمانی منفعل و دلسرد نشوند بایست در صداقت نظر و قوام شخصیت آنها تردید کرد.

یکسال و نیم اخیر تجارب فراوانی را در ایمن زمینه بدست میدهد. یکسال و نیمی که در آن امکانات فعالیت نسبتاً وسیع برای غالب سازمانها وجود داشت و مسائل امنیتی بگونه‌ی گذشته نمیتوانست "مانع" مطلق ساختن اعضاء یک سازمان از واقعیت سازمانی و مسائل آن گردد. در همین مدت است که میبینیم زدوبندها و توطئه‌ها و محدود کردن اطلاع در دست "خواص" به ابعادی حتی بیشتر از دورانهای قبل میرسد. ما نمیدانیم در کجای دنیا میتوانست این مسئله واقع شود که رهبران باصلاح بزرگترین سازمان کمونیستی مخفیانه با یکی از توطئه‌گرترین و فاشیست‌ترین عناصر رژیم ملاقات و "مذاکره" کنند و از او بخواهند که در "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" جایی برای آنها مشخص کند. ننگ و زشتی نه تنها در نفس مسئله، بلکه در این امر نیز هست که روابط سازمانی اجازه دهد چنین مطلبی حتی بعد از انجام از اعضاء و هواداران سازمان مخفی بماند. مشکل است رهبران سچفا ادعا کنند "مسائل امنیتی"!! مانع از طرح این مسئله با اعضاء بوده است. مشکل است بتوان این پوشش‌گذاری "مسائل امنیتی" که سالها انواع توطئه‌ها در پوشش آن انجام میگرفت را اینبار نیز بکار برد. هنگامیکه کار ۵۹ با آن موضعگیری‌های گزافی منتشر میشود، بیچاره اعضاء بی خیال، عده‌ای متحیر میشوند و عده‌ای نیز غافل از آنکه چه مسائلی پشت آن بوده است از آن دفاع هم میکنند! وتازه بعد بهیمن مطالب منتشره شده در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی همگان متوجه میشوند که این نوشته پیش شرط آقای بهشتی برای مذاکره بوده است. این نوع کار یعنی توطئه و انحصار اطلاع، در کمتر نقطه‌ای از جهان میتواند تا این شدت و جسارت واقع شود. سچفا باید "مفتخر" باشد که یکی از سازمانهای معدودی در جهان است که موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک خود را مخفیانه در دفتر آقای بهشتی بمنظور جلب نظر و محبت ایشان و پیدا کردن "مکانی در آفتاب" انجام میدهد. اما اگر شدت و جسارت این واقعه‌ی کم نظیر بوده است، اولاً باید گفت که بی نظیر نبوده و ثانیاً منحصر به سچفا نبوده است. از حزب‌شده که ترکیبی از توطئه و ترور است بگذریم. همه‌ی سازمانهای استالینیست با درجات کم و بیش شدت تا این شیوه مرفیه متوسل میشوند.

تصمیم‌گیری و اطلاع در سازمان نزد عده‌ای محدود باقی میماند و اینان برحسب "ضرورت" هنگامیکه ملاح بدانند و منافعیان ایجاد کنند توطئه‌ها را محبتاً با یک قاشق از آن اطعام میکنند. حال در چنین شرایطی اگر عنصر یا عناصر بهشمار می‌نماید منفعل شوند تقصیر اساسی با کیست؟ هم اکنون همه شاهد

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

آنیم که اعمال و رویه‌های رهبری سچفا نه تنها موجب انشعاب در همین سازمان شد بلکه عده‌ی بسیاری از کادرها و هواداران آنرا منفعل کرد و اثر عمیقا منفی و خسارت‌کننده‌ای بر جنبش چپ گذاشت. اکثریت رهبری سچفا قطعا مانند اسلاف خود حکم محکومیت این افراد را از پیش صادر کرده است. تنها لطف خدا بوده است که تاکنون باعث شد که این سازمان در قدرت نباشد و گرنه اردوگاههای کسار اجباری و میدانهای مشق آماده‌ی کار میشدند. بیاد آوریم که در حزب کمونیست شوروی حتی یک تن که با یک جنبه از گارهای رهبر بزرگ موافقت نداشت اجازه‌ی حیات نیافت، و آنوقت "شکوه" در قدرت بودن سچفا و نظائر آنرا تصور کنیم!

در چنین شرایطی هنگامیکه فردی از طرف رهبری سازمانهای استالینیست محکوم به انفعال و یا حتی خیانت میشود جای همه نوع سؤال باز است. مواردی در گذشته‌ی جنبش وجود دارد که انتقاد مکرر از رهبری با گلوله پاسخ داده شده است. مواردی که جرم عضو "منفعل" این بوده است که از سازمان جدا شده و گروهی سیاسی - نظامی بوجود آورده است. این افراد برای "عبثت! دیگران" از دور خارج شده‌اند" و جالب اینکه همین توجیه سفیهانه نیز

بخودی خود معتبر است و آن ضرورت تصفیه در صفوف سازمانهای انقلابی است، چه نیات غیر کمونیستی و توطئه‌گرانه نیز حرکت میکنند. بنابراین باید نسبت باین امر توجه جدی میدول داشت و تصفیه‌ی ضروری کمونیستی را از شیوه‌های سرکوبگرانه جدا کرد. و این امر بخصوص برای جنبش کمونیستی ما که هم از ابتلائات نظام آسیائی مبری نیست و هم بدآموزیهای "برادر بزرگتر" و حزب توده آنرا بشدت از لحاظ درک و برداشت از دموکراسی و دفورمه و مسخ کسره است حائز توجه است. هر شی و برنامه‌ی سیاسی که مبارز با ترور سازمانی و خارج سازمانی را در درجات نخست اولویت قرار ندهد به پیشیزی نمی آزد. کسانیکه مدعیند دموکراسی را برای توده‌های خلق به ارمغان می‌آورند بهتر است در ابتدا به خانهای خویش بپردازند و اگر صداقت دارند خود را از شر بدآموزیهای گذشته رها کنند.

اعمالی که توسط "مارکسیست شدگان" سازمان مجاهدین خلق در سالهای ۱۳۵۴-۵۵ انجام گرفت علاوه بر مسائل فوق بعد جدیدی نیز به ترور افزود. بدین معنی که در این سالها عده‌ای پیدا شده بودند که دیگران را "تصفیه" کرده و میکشند نه باین خاطر که مرتد شده‌اند بلکه باین علت

زمان آن فرار شده است که برای سرخوردگان سوسیالیستی و ضد استالینیستی از نظر رهبری آنها و نظایر آنها در ایران و خارج از آن میسر نمی‌آید. گذشته را در معرفی سچفا کمونیستی در ایران و خارج از آن می‌توانیم ببینیم که هرگز هم سرکوبگرانه عمل نکرده و ظهور نیافته است. تنها در همین شرایط است که می‌توانیم ادعا کرد که کمونیستها دموکراسی را برای مردم ایران و خارج از آن

که از افکار خود دست بر نمیداشتند. اینها میگفتند، ما و شما مسلمان بودیم، سازمانی اسلامی تشکیل دادیم. ما بعدا تغییر نظر دادیم. اگر شما چنین نکنید ما شما را میکشیم. و سازمان و امکانات آنرا غصب میکنیم. برستی که استالینسم در بعد ایرانی آن جلوه‌ی شگفت‌انگیزتری گرفته بود و تعجب‌آور است که پیروان چنین مکتبی اکنون از رویه‌ی امام امت که میگوید هر کس به راه من نیاید واجب‌القتل است شکوه میکنند، باید دید در اعتراض استالینستیها به مرتجعین، دعوا بر سر چیست. بر سر شیوه‌ی کار است و یا بر سر لحاف ملا. در این زمینه‌ی خاص ما توضیح بیشتری را ضروری نمیبینیم خاصه آنکه موافقیین دیروزی آن نیز غالبا سکوت یا شافل از آنرا ارجح میدهند و بعبارت دیگر دریافته‌اند که کار آنها قابل دفاع نیست.

در این زمینه سازمان پیکار که ادامه‌ی همان بخش مارکسیست شده‌ی سازمان مجاهدین است طی چند سطر در گذشته انتقادی از خود کرد. در این "انتقاد" معلوم شد که اشکال کارنه‌ناشی از تفکر و بینش حاکم بلکه ناشی از "مشئ چریکی" بوده است. گوئی بر حزب کمونیست شوروی و حزب توده‌ی ایران نیز "مشئ چریکی" حاکم بوده است!! بهر حال

دروغین بوده چون خبر آن از اعضاء (که باید "عبثت" بگیرد) مخفی نگاه داشته شده است. در حقیقت غریزه‌ی حیوانی انتقام گیری و غریزه‌ی ایضا غیر انسانی ارباب هوسر دو دست اندر کارند تا با توسل به "از دور خارج کردن" از جواب ستوالهای معذب‌کننده و انتقادات و کشف علل شکست و... رهایی حاصل شود. تا رهبری مانند غالب احزاب "کمونیست" جهان جاوداتی شود و پیرو پاتالهای هفتصاد هشتاد ساله که در سنین جوانی آمبول "رهبری" را دریافت کرده‌اند کماکان "سکاندار کشتی" باقی بمانند. نگاهی به احزاب و کشورهای بااصلاح کمونیست و سوسیالیست جهان این واقعیت تلخ را به بهترین وجهی بیان میکند. رهبر فنا ناپذیر میشود تا روزیکه زنده است، پس از مرگ پائیسین کشیده شدن عکسهایش و گور بگور شدن استخوانهایش امری مسلم است که فقط احتیاج بزمان دارد. استالین و هروشچف و ماو تنها نیستند. فردا توبیت کیست؟ اگر ایسین کمونیسم است هیچ انسان صاحب شعوری طالب آن نیست. اما این کمونیسم نیست. این تالی انحراف فاشیستی در جنبش کارگری است. این تروریسم است. استالینسیسم است.

بدین ترتیب مشاهده میشود که تحت لوای حکمی کسه

سازمان پیکار تاکنون از یک نقد صمیمانه و جامع نسبت به
مشی و تفکری که موجب چنین اقداماتی است امتناع کرده
است. باید دید چرا؟ سازمان پیکار نمیتواند الی الابد
نسبت باین مسئله ساکت بماند.

اما در این میان سچفا (اکثریت) برآستی در دوروشی
ودروغگویی گوی از همگان ربوده است. این سازمان که بهیچوجه
مایل نبوده و نیست که بحث شیوه های کار استالینیستی و
تروریستی باز شود، در زمان خود نه تنها در مقابل این
کار سکوت کرد بلکه آنرا تأیید نیز نمود. این حرکت
"مجاهدین مارکسیست از حرکتی مثبت و مترقی ارزیابی کرد که
لازم بود پاره ای پیرایه های خرده بورژوازی از "ساحت" آن
زدوده شود. اما این ارزیابی گذشته که به تنهایی از بسیاری
جریانات پرده بر میداشت امروز با ۱۸۰ درجه تحریف
گستاخانه منعکس میشود و روزنامه کار ۶۹ (اکثریت) مینویسد:
"سازمان ما همدگونه که در آن زمان (؟) و بارها پس
از آن اعلام داشت، اتخاذ چنین شیوه و روشهایی را
در صف نیروهای انقلابی به زیان جنبش کمونیستی و وحدت
نیروهای انقلابی دانسته و قویا محکوم ساخته است."

این دو روشی و دروغگویی به چه کار میآید؟ چه کسانی
قرار است فریب بخورند؟ چه چیزهایی باید استتار شود؟
سچفا چقدر باید دروغگو باشد که بمردم نگوید که با تقی
شهرام و همکاران او "نشریه وحدت" منتشر میکرد و در کشور
عربی با آنها کمیته ای مشترک درست میکرد؟ آیا این
دروغهای سنگین بمعنای انتقاد از گذشته است؟ سچفا
نیز نخواهد توانست تا ابد سکوت کند.

در میان موضعگیریهای سازمانهای دیگر باید به موضع
رزمندگان و مجاهدین خلق اشاره شود.

سازمان رزمندگان گویی اساسا اتفاق سوئی نیفتاده
است. با پرخاش به رژیم و دفاع از راه و روش تقی شهرام
قضیه را خاتمه یافته میندازد، غافل از آنکه با اشاره
به تقلبات رژیم و اثبات اینکه دادگاه اسلامی دروغ میگوید
و مواردی را هم که جرم شهرام نبوده بوی منتسب داشته
است و بالاخره تکلیف آن مواردی که درست بوده و آن
اعدامهایی که تقی شهرام در آنها دست داشته است روشن
نمیشود. مشکل است که بتوان تصور کرد که با این نوع
"دفاعیه" از تقی شهرام هیچ کمونیست و دموکرات انقلابی
قانع شود. گاه بنظر میرسد که این نوع دفاع کردن از دفاع
نکردن بدتر است. هنگامیکه فرازهای متعددی بذکر شکوه
وعظمت "یکی از تک فروغهای افتخار آفرین جنبش کمونیستی"
اختصاص می یابد و اظهار میشود که وی:

"در جریان تغییر و تحولات ایدئولوژیک دیرینی سازمان
خود از جمله کسانی بود که پیشاپیش همه پرچم مارکسیسم
لنینیسم این رهنمای مبارزه ای کارگران و زحمتکشین
بر علیه سرمایه داری و امپریالیسم را برافراشت و دست به
ترویج آن زد."
(رزمندگان شماره ۲۳)

ولی در کنار اینها همه مطلقا از نوع "ترویجی" که این
سازمان مدعی آنست سخنی بمیان نیاید بی اختیار خواننده

باین فکر میافتد که رفقای نویسنده ای این نشریه هنوز حتی
از سازمان پیکار گرا اینمورد عقبتر هستند. و حرفهایی را
تکرار میکنند که چند سال پیش آنها و هوادارانشان میزدند.
تظاهر به اینکه اباسا مسئله ای اتفاق نیفتاده است برخورد
مادقانه با مردم نیست. باید دید مخاطبین نوشته چه
کسانی هستند؟ هدف مقاله ای رزمندگان چه کسانی هستند؟
اعتراض به رژیم (که بهرحال هر چه در این زمینه نوشته
شود بحق است) بدون برخورد به اصل قضیه برای چه کسانی
آموزش دهنده است؟ مگر قرار نیست سرپیچت مورسی در تعلیم
توده ها شرکت کنند؟ مگر قرار نیست که بخشی از آموزش کمونیستی از
این راه داده شود؟ مگر قرار نیست که درس گیری از تجربه
ها در این نشریات منعکس شود؟ آیا نشریه صرفا یک ارگان
تبلیغاتی برای کسب نام یک سازمان است یا وسیله ای ارتباط
و آموزش توده، تبلیغ و ترویج و بصیح؟ مسلما خواننده ای
که میخواهد از خلال نوشته ای رزمندگان واقفیت قضیه و نظر
سازمان رزمندگان را نسبت باین مسئله دریابد و بداند که
سازمان رزمندگان تا چه حد به مسائل دموکراتیک پای بند
است، خود را مغبون خواهد یافت. از قرائت نوشته ها
چیزی عاید او نمیشود جز آنکه متوجه شود که این سازمان
متأسفانه حساسیت لازم را نداشته و بدلیل ناروشن تمایز
به شکافتن یک مسئله و یاد گرفتن و یاد دادن ندارد.
ما رفقا و هواداران این سازمان را ترغیب میکنیم تا این
نوشته ها را مرور کنند و قضاوت کنند که آیا نحوه برخورد
کمونیستی به یک مسئله ای عبرت انگیز میتواند تا این حد
سطحی و توجیه گرانه باشد؟ و آیا چنین برخوردی نوعی
تأیید اقدامات انجام شده نیست؟

سازمان مجاهدین خلق در این مورد نیز بخاطر وجود
توهنات و تمایلات نادرستی که کار کرد انقلابی آنرا در
زمینه ای اجتماعی مختل کرده است و درباره ای آنها قبلا سخن
گفته ایم، کوتاهی و قصوری غیرقابل بخشایش کرده است.
سازمان مجاهدین خلق که قطعا بیش از هر سازمان دیگری در
این زمینه اطلاع دارد موظف بود که مواردی را که رژیم
بدروغ منتسب به تقی شهرام کرده است بلافاصله افشاء کند.
این خودداری سازمان مجاهدین، این سکوت در مقابل تقلبهای
رژیم نوعی سازشکاری است که هر دمکرات انقلابی آنرا محکوم
میکند. چگونه رهبری مجاهدین خلق بخود حق داده است که در
مقابل آن بخش از اتهامات رژیم که بدروغین بوده ساکت و
آرام باقی بمانند؟ ما در گذشته از مجاهدین تمجید کرده
بودیم که علیرغم همه ایحاقات که از طرف شهرام و همکاران
او نسبت به آنها و سازمانشان شد روشن بینی انقلابی از
خود نشان داده و به ورطه ای آنتی کمونیسم - که از عوارض
قابل پیش بینی اقدامات فوق بود - نیفتادند. تمجید گذشته
در مقابل سکوت تا سفا انگیز کنونی بدون تردید کم رنگ
میشود. جای آن دارد که سازمان مجاهدین خلق در این مورد
بمردم توضیح دهد خامه آنکه مطابق مطالبی که منتشر شده
گفته میشود که اعدام جواد سمیعی سال ۵۲ انجام گرفت
است، یعنی قبل از مسئله ای تغییر ایدئولوژی. اگر این
مسئله درست است سازمان مجاهدین خلق به چه دلیل این

نمی‌توانست از این مسئله بهره‌برداری کند. در اینجا باید باین نکته اشاره کرد که خوشبختانه هوشیاری و استقامت شهید تقی شهرام که حاکی از شناخت او از رژیم کنونی و سوابق طولانی مبارزاتی گذشته‌ی وی بود، موجب شد که بهره‌برداری رژیم به حداقل برسد. او با استقامت در زیر فشارهای رژیم و نفی دادگاه قضایی و تن ندادن به مانورهای دادگاه تا حد زیادی امکان بهره‌برداری رژیم را کم کرد و از این بابت باید اعتبار لازم را باو داد. بی‌اعتبار دیگر گرچه او و همکارانش، قبل از دستگیری روشن بین‌سی و شهادت انتقاد از خود صریح و علنی را نداشتند و اگر چنین می‌کردند خدمتی بزرگ به کمونیسم کرده بودند. ولی لاقلاً شخص شهرام پس از دستگیری شهادت لازم را از خود نشان داد. جنبش چپ‌پدون تردید منتظر برخورد و انتقاد از خود سایر همفکران اوست.

رژیم جمهوری اسلامی با آنکه محاکمه‌ی تقی شهرام را تا فراهم شدن "جوساعد" بعقب انداخته بود و این محاکمه را در شرایطی انجام داد که فشار خفقان از همیشه بیشتر بوده و سازمان مجاهدین در معرض یورش رژیم قرار داشت، مع هذا تا اندازه‌ی زیادی در رسیدن به اهداف خودناکام ماند و در عین حال نشان داد که برای بی اعتبار کردن سازمانهای انقلابی تا چه درجه از ابتسذال می‌تواند سقوط کند.

زمان آن فرارسیده است که بجای برخوردهای تبلیغاتی و ضدتبلیغاتی، از این تجربه‌های تلخ بیاموزیم. گذشته را در معرض نقد کمونیستی قرار دهیم و از آن مهمتر چنان مبارزه و فعالیت کنیم که تروریسم و سرکوب مجال بروز و ظهور نیابد. تنها در چنین شرایطی است که میتوان ادعا کرد که کمونیستها دموکرات‌ترین انسانهای روی زمین اند.

مسئله را کتمان کرده است؟ نکته‌ی بسیار جالب این است که مطابق مطالب منتشره، حکم اعدام جواد سعیدی در سال ۵۱ بدلیل ترس از احتمال همکاری وی با پلیس صادر شده ولی حکم در سال ۵۲ اجرا شد! مسلم است که اگر قرار بسود نامبرده اطلاعاتی به پلیس دهد در طول این مدت داده بود، و اگر چنین نشده بود چگونه مجاهدین خلق بجای از بین بردن اطلاعات در طول زمان کافی به از بین بردن فردی که با پلیس همکاری نکرده مبادرت کرده‌اند. در حقیقت اهمیت این قضیه چنان است که ما بدون داشتن اطلاعات کافی که می‌تواند توسط سازمان مجاهدین خلق و کسان دیگری که مطلع هستند در اختیار قرار گیرد از اظهار نظر فعلاً خودداری می‌کنیم و تنها بذکر این نکته بسنده می‌کنیم که روشن نکردن این موضوع، بمعنای تأیید و تصدیق مطالب منتشر شده است.

* * *

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که رژیم جمهوری اسلامی چگونه بخود اجازه می‌دهد که محاکمه‌ی شهرام را به محاکمه‌ی کمونیستها و نیروهای انقلابی بدل کند. هنگامیکه پاره‌ای از سازمانهای کمونیستی مردم دروغ می‌گویند، هنگامیکه همگان مدعی میشوند تقی شهرام باید در دادگاههای انقلابی محاکمه شود ولی دادگاه انقلابی پیش‌کشان، حتی از انتقاد و انتقاد از خود صادقانه هم ابا می‌کنند، در حقیقت اینها هستند که مستمک لازم را به جمهوری اسلامی می‌دهند. اگر همه سازمانهای انقلابی این اعمال را محکوم می‌کردند (و نه صرفاً محکومیت در لفظ بلکه در عمل نیز از این شیوه‌های کار اجتناب می‌ورزیدند). اگر برای همه مسلم بود که کمونیستها طالب چنین شیوه‌ی کاری نیستند، جمهوری اسلامی

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که می‌توانید به ما برسانید.



با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه چاپ‌رهای درتیراژ وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر آن بکوشند.



توضیح

مقالات بی امضاء نشریه رهائی منعکس‌کننده نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظریات سازمان هستند، مع هذا می‌توانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضا آن نباشند.



برای برقراری صلح
پایدار در کردستان
از مبارزه مسلحانه
خلق کرد
قاطعانه دفاع کنیم!